

درس چهارصد و هشتم: صوت ۴۳۰

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (19)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قسم دوم که مرحوم اصفهانی مطرح می کند در آنجایی است که اضطرار متأخر از علم اجمالی باشد و علم اجمالی متقدّم بر اضطرار باشد. می فرمایند که مرحوم شیخ در رسائل این مورد را از موارد احتیاط می دانند و دلیلش هم این است که علم اجمالی در بدو امر در انجاز و تنجّز تکلیف مؤثر است و به مجرد علم اجمالی تنجّز تکلیف برای احتراز از طرفین یا اطراف حاصل می شود و اضطرار بعدی نمی تواند در تنجّز تکلیف نسبت به اطراف دخالت داشته باشد و اینکه یکی از طرفین یا اطراف از تحت علم اجمالی به واسطه اضطرار خارج بشوند آن تنجّز تکلیف قبلی با استصحاب، موجب اجتناب از طرف دیگر خواهد شد و این شک در تبدل موضوع از آن معلوم بالاجمال به مشکوک بالاجمال است و شک در تبدل موضوع موجب شک در بقاء تنجّز است و استصحاب تنجّز، اقتضاء اجتناب نسبت به طرف غیر مضطرّ الیه را می کند. این کلام مرحوم شیخ در اینجا بود.

البته نسبت به این مطلب یک مسئله ای هست که باید عرض کنیم و قبل از اینکه به این مطلب شیخ برسیم در دنباله مطلب، مرحوم اصفهانی می فرمایند: اما بنا بر رأی مرحوم آخوند چنانکه ما هم در کفایه این مسئله را خواندیم و در ابتدا مطرح شد که مرحوم آخوند می فرمودند: **سواء كان الاضطرار قبل العلم الإجمالي أو بعده** در آنجا در هر دو مورد مرحوم آخوند قائل به براءت بودند. گرچه در حاشیه بر رسائل تبعاً للشيخ قائل به احتیاط هستند. و همین طور - البته من ندیدم ایشان دارند می گویند و شاید این مسئله بوده - در حاشیه بر رسائل نیز مرحوم آخوند قائل بر احتیاط هستند. حالا تبدل رأی پیدا کردند یا هرچه. ولی در اینجا این حاشیه ایشان در رسائل یا در خود کفایه با متن نمی خواند چون در متن قائل به براءت هستند ولی در حاشیه ظاهراً تبدل رأی برایشان پیدا شده و این واقعاً یک سنت بسیار خوبی بوده و امانتی بوده که بزرگان سلف نسبت به اداء امانت در مطالب علمی رعایت می کردند.

یک وقتی شما نگاه می کنید می بینید که مثلاً مرحوم شیخ طوسی فتاوی متعددی دارد؛ در یک کتاب یک فتوا دارد و در کتاب دیگر از فتوایش برگشته است ولی آن فتوای اوّلی را حذف نمی کند و می خواهد این فتوای اول را نگه دارند تا اینکه به آیندگان القاء کنند که قبلاً یک هم چنین فتوایی هم وجود داشت و رأی بر این هم در یک زمان بوده است خب بالأخره یک شخصی مثل شیخ طوسی یک استوانه ای در فقه است و رأیش محترم است.

خیانت علمی در چاپ کتب متأخرین

ولیکن متأسفانه در متأخرین یک هم‌چنین مسائلی دیگر دیده نمی‌شود مثلاً فلان شخص کتابی نوشته و چون نظرات او در اواخر با نظراتش در ابتدا یا در اواسط فرق می‌کند این را یک نقطهٔ ضعفی برای خودش تلقی می‌کند و آن را حذف می‌کند یا اینکه مطالبی که به نظر می‌رسد که آن مطالب با مرامش چندان سازگار نیست آن مطالب در کتاب‌های او در چاپ‌های بعد حذف می‌شود که این یک نوع سانسور خائنه است که به مخاطب القاء می‌کند این شخص همیشه از یک دید و از یک بینش علمی برخوردار بود در حالی که انسان همیشه در حال حسیض و صعود است در حال استکمال است و باید مشخص بشود که این شخص در یک زمانی هم‌چنین تفکری داشته است - این را باید مردم بدانند - و بعد حالا انقلاب فکری برایش پیدا شده و رأی او عوض شده است.

اینکه ما به‌خاطر حفظ شخصیت او بیاییم و مطالبی را که در قبل مخالف با مرام و مکتب و موجب انحطاط شخصیت اوست را از کتاب‌هایش حذف بکنیم این یک خیانت علمی است که الآن به آن مبتلا هستند. خب در اینجا مرحوم آخوند نظرش اول بر براءت است و بعداً نظرش دوباره به احتیاط برمی‌گردد. اگر در نظرتان باشد در همان‌جا مرحوم آخوند دلیلی که آوردند این‌طور مطرح کردند که وقتی علم اجمالی بر طرفین تعلق می‌گیرد هم حدوداً و هم بقائاً علم اجمالی باید منجزیت خودش را حفظ کند و منجزیت علم اجمالی منوط به حضور طرفین یا اطراف علم اجمالی است فعلاً و بالفعل! اگر یکی از اطراف علم اجمالی مقدور برای مکلف نباشد آن علم اجمالی منجز نخواهد شد! مثلاً یکی از طرفین علم اجمالی - این‌اناء - در کنار ما حاضر باشد و طرف دیگر در یک قارهٔ دیگری باشد خب این مقدور نیست و تکلیف به امر غیر مقدور هم که تعلق نمی‌گیرد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که اگر یک خطابی مردد بین مقدور و غیر مقدور بشود مثلاً **إِنَّا أَنْ تَكْرَمَ هَذَا الْعَالَمِ أَوْ الْعَالَمِ الذِّي فِي السَّعُودِيَّةِ** خب آن خطاب، خطاب غیر مقدور است و در این صورت اصلاً منجز نمی‌شود یعنی این خطاب نمی‌تواند منجز باشد. چرا؟ چون طرف خطاب اصلاً مورد برای تکلیف نیست و شبهه نسبت به مقدور، شبههٔ بدوی است. یعنی ما یک فرد در اینجا بیشتر نداریم فرض کنید از اول در ابتدا امر شارع می‌گوید: **أَكْرَمَ الْعَالَمِ الذِّي فِي الْأَمْرِيكََا** خب اینکه مقدور نیست یعنی از اول انسان اصلاً توجه نمی‌کند و این خطاب اصلاً منجز نیست یعنی خطاب قوام پیدا نمی‌کند. بله، لو فرض این شخص به آمریکا رفت یا آن شخصی که در آمریکا هست به ایران آمد آن موقع خطاب منجز خواهد شد اما فعلاً نه، خب طرف دیگر می‌ماند که طرف مقدور است یعنی نسبت به او شبهه بدوی است یعنی خطاب از دو طرف مبدل به طرف واحد می‌شود و طرف واحد هم مشکوک فیه است پس شبهه شبههٔ بدوی است. این دلیل محکم مرحوم آخوند در براءت

است. در کفایه ایشان این دلیل را مطرح کردند و مرحوم اصفهانی هم روی این دلیل ایشان نظر دارند.^۱ بناءً علیٰ هذا در علم اجمالی که یکی از دو خطاب در صورت اضطرار متأخر متوجه به امر غیر مقدور می شود چون به واسطه اضطرار واجب می شود نه تنها آن اجتناب از حرمت بیرون می آید بلکه اصلاً شربش واجب می شود بنابراین یکی از دو طرف خطاب غیر مقدور می شود و وقتی غیر مقدور شد شبهه فقط به یک طرف دیگر غیر مضطر^۲ إلیه برمی گردد پس ما یک خطاب دیگر در اینجا بیشتر نداریم. آن خطاب واحد به این طرف غیر مضطر^۳ إلیه است و آن مشکوک الخمریه است بنابراین آنچه که مقدور است مشکوک الخمریه است و آنچه که غیر مقدور است که خطاب به آن تعلق نمی گیرد پس شبهه از علم اجمالی به شبهه بدویه برمی گردد. این خلاصه و منجز دلیل مرحوم آخوند بود که در آنجا ذکر کردند و مرحوم اصفهانی هم در اینجا آوردند.

حالا قبل از اینکه ما نسبت به این مطلب و بیان مرحوم آخوند بپردازیم به کلام مرحوم شیخ برمی گردیم؛ اینکه مرحوم شیخ در رسائل و همین طور مرحوم آخوند تبعاً لمرحوم الشیخ در حاشیه بر فرائد قائل به احتیاط در مانحن فیه شدند که اضطرار متأخر از علم اجمالی باشد، دلیل مرحوم شیخ احتمال تکلیف منجز به واسطه علم اجمالی است.

البته به نظر می رسد که مرحوم اصفهانی در اینجا در تعبیر یک قدری مسامحه برایشان شده است چون احتمال تکلیف منجز به علم اجمالی معنایش چنان برای ما نمی تواند یک معنای مشخصی باشد. چطور احتمال تکلیف در اینجا نسبت به یکی از دو طرفین ثابت است؟! اگر منظور خود تکلیف است - تکلیف به اجتناب از خمریت - که آن محتمل و غیر محتمل نیست. خطاب اجتناب؛ **اجتنب** دیگر محتمل و غیر محتمل ندارد! آن تکلیفی که به اجتناب از خمریت تعلق گرفته است آن تکلیف محتمل و غیر محتمل ندارد. اگر نسبت به اطراف منظورتان هست دیگر در اینجا احتمال تکلیف معنا ندارد چون در اطراف، نسبت به اطراف یا باید قائل به احتیاط شد خب تکلیف در اینجا منجز است یعنی احتیاط در اینجا منجز است اگر هم قائل به احتیاط نشد خب دیگر تکلیفی در اینجا نیست. ما نفهمیدیم منظور مرحوم کمپانی از احتمال تکلیف در اینجا چیست؟! شاید مقصودشان احتمال مکلف^۴ به است یعنی همان خمریت است که تعبیر به تکلیف در اینجا آورده شد و خب گاهی این طور می شود که مصدر به جای اسم مصدر می آید و این احتمال مکلف^۵ به در طرف غیر مضطر إلیه به واسطه علم اجمالی در این صورت باقی است.

آنچه که نسبت به این مطلب به نظر می رسد این است که بنا بر رأی و اعتقاد مرحوم شیخ و همین طور

^۱ . کفایه الأصول (تعلیق زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۵.

مرحوم آخوند اینها خیال می‌کنند که خود علم اجمالی موجب فعلیت تکلیف است - البته مرحوم شیخ اگر در نظر تان باشد در قبل از اضطرار هم قائل به احتیاط بود مرحوم آخوند قائل به عدم احتیاط است - اینکه اضطرار بعد از علم اجمالی تأثیری در تنجّز علم اجمالی ندارد به جهت اینکه علم اجمالی به واسطهٔ تیقّن مکلف به آن تکلیف، به مرحلهٔ تنجّز و فعلیت رسیده است این مسئله با آنچه که مبنای ما در تنجّز و فعلیت تکلیف است در تعارض است. به عنوان اشاره در جلسات قبل عرض شد که در غیر از مواردی که خود علم فی حدّ نفسه موضوعیت دارد یا جزء الموضوع برای تکلیف است در غیر از آن موارد تکلیف در مرحلهٔ تنجّز باقی است الا اینکه فعلیت او منوط به علم مکلف است. یعنی وقتی که موقع زوال می‌شود تکلیف به وجوب صلاة ظهر منجّز است و به تنجّز می‌رسد و در منجزیت این تکلیف شکی نیست و احراز می‌شود منتها فعلیت او منوط به علم است؛ اگر مکلف نائم باشد تکلیف نسبت به او فعلیت ندارد اگر مکلف ناسی باشد تکلیف نسبت به او فعلیت ندارد چون خطاب همیشه در تکلیف فعلی به شرط تکلیف که شعور و ادراک است تعلق می‌گیرد یا اگر مکلف مغمی علیه باشد تکلیف فعلیت ندارد و در مرتبهٔ تنجّز است. وقتی که مکلف به شعور و ادراک و تنبّه رسید آن موقع تکلیفش فعلیت پیدا می‌کند و این همان نکته‌ای است که ما در باب ثبوت هلال با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - صحبت داشتیم من به این نکته اشاره می‌کردم و این یک مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد.

کاربرد فرق بین فعلیت و تنجّز در اجتهاد و استنباط

فرق بین فعلیت و تنجّز در خیلی از موارد فقهی به درد می‌خورد و مجتهد هر چه بیشتر روی این مسئله کار بکند به نتایج بهتر و روش روشن تر و واضح تری برای استنباط می‌رسد! در خیلی از موارد شما می‌بینید که تکلیف تنجّز دارد اما فعلیت ندارد و بعد از علم فعلیت پیدا می‌کند.

من باب مثال غصب؛ **اجتنب عن الغصب** در هر حالی هست؛ چه مکلف عالم به غصبیت باشد چه جاهل باشد فرقی نمی‌کند وقتی که مکلف نسبت به غصب جاهل بود آن خطاب **اجتنب عن الغصب** در مقام تنجّز باقی است منتها چون جاهل است حکم ظاهری بر جواز تناول و جواز تصرف یا ملکیت و امثال ذلک است؛ می‌تواند این را استفاده کند، اگر میوه‌ای هست می‌تواند آن را تناول کند چون عالم نیست و خیال می‌کند میوه‌ای است که از آن اعراض شده یا حکم به غصبیت و اینها ندارد.

یا اگر نسبت به دخول شهر غفلت داشته باشد در اینجا افطار می‌کند و بر افطارش هم اثمی مترتب نیست ولی بعد این وقتی که عالم بشود قضاء فعلیت پیدا می‌کند و آن موقع تکلیف بر او فعلیت پیدا می‌کند.

معنای فعلیت تکلیف

فعلیت تکلیف یعنی ترتّب آثار الزام تکلیف بر مکلف، این معنا معنای تکلیف است. الزام مکلف چه اثری دارد؟ اثرش این است که اگر در وقتش باشد اداء است یا اگر در غیر وقتش باشد قضاء است اگر شخص

الآن عالم به غصبیت نیست و تناول کرد بعد از تناول متوجه شد که غاصب بود و این مال یتیم بود حالا چون حکم ظاهری جواز تناول بود الآن نباید برود غرامتش را بپردازد؟! پس لازم نیست حتماً در هنگام تناول تکلیف برای انسان فعلی باشد اگر شما بگویید که تکلیف اصلاً تنجّز ندارد و در مقام انشاء است این اصلاً معنا ندارد و این خلاف است یعنی اصلاً خلاف وجدان است.

تفاوت تنجّز و فعلیت

پس معلوم می شود بین تنجّز و فعلیت تفاوت است؛ تنجّز در مقام ثبوت ملاک برای مکلف است و فعلیت در مقام الزام است. وقتی که تکلیف تنجّز پیدا می کند به این معناست که ملاک و مناط برای تکلیف در عالم اعیان و در عوالم واقع حاصل شده است، همین. اما آیا مکلف ملزم به این است یا نه؟! این منوط به علم است، منوط به عقل است، منوط به شعور و منوط به قدرت است. در بعضی موارد قدرت ندارد مانند حائض که قدرت ندارد ولی شارع او را مکلف به بعد می کند، قضائاً پس الآن تکلیف به صوم برای حائض منتفی نیست بلکه منجّز است ولی فعلیت ندارد؛ فعلیتش **بعد رفع العذر** است ولی الآن نه!

مثل اینکه فرض بکنید تکلیف الآن در موقع صلاة ظهر تنجّز پیدا می کند ولی یک مرتبه این وجوب صلاة معارض با یک وجوب اهمّ مثل انقاذ غریق می شود در اینجا می گویند که صلاة را به تأخیر بینداز و آنچه که الآن برای مکلف فعلیت دارد انقاذ غریق است باید غریق را انقاذ بکند بعد از انقاذ آن فعلیت نسبت به مکلف الزام پیدا می کند. پس تکلیف در مقام تنجّز هنوز باقی است.

حالا با توجه به این مقدمه ما باید ببینیم که اگر اضطرار متأخّر از علم اجمالی بشود چه حکمی دارد؟ بنا بر فرمایش مرحوم شیخ که ایشان می فرمایند: چون اضطرار مؤخّر واقع شده آن علم اجمالی به واسطه علمیت خودش منجّز است یعنی این تکلیف نسبت به طرفین شبهه فعلیت پیدا می کند الا اینکه به واسطه اضطرار یکی از طرفین شبهه از تحت علم اجمالی خارج می شود. خب طرف دیگر در الزام حاصل از تنجّز علم اجمالی باقی می ماند پس نسبت به آن طرف دیگر طبعاً تکلیف الزام آور است. این با این مبنا مخالف است یعنی وقتی که ما علم اجمالی را موجب فعلیت دانستیم نه موجب تنجّز ...، اگر خمر مشته بین اینائین بشود، به مجرد اشتباه بین اینائین در عالم واقع، تنجّز بر اجتناب آمده است؛ یعنی خمر مشته بین اینائین گرچه این یک مسئله ای است که خود مکلف در حصول این وضعیت و موضوعیت برای تکلیف دخیل است چون اشتباه همیشه به مکلف برمی گردد والا این دو چیزی که در خارج هستند هیچ وقت باهم اشتباه نمی شوند، اشتباه همیشه به مکلف برمی گردد یعنی مکلف منشأ برای حصول این موضوع در خارج است. در واقع در خارج یا این اناء خمر است یا اناء خمر است ولی اشتباه خمریت مترتب بر این دو تا نیست بلکه مترتب بر مکلف است. در چه وقتی این اینائین مشته هستند؟! در وقتی که مکلف نسبت به آنها نظر بیندازد اگر مکلف نسبت به آنها نظر نیندازد خود

نفس اعیان خارجی موجب تحقق موضوع هستند؟!

فرض کنید یک إناء در اینجا در این غرفه هست و یک إناء هم در آن غرفه هست حالا یا این إناء خمر است یا آن إناء خمر است و اشتباهی در اینجا وجود ندارد، تردد وجود ندارد. تردد در وقتی است که مکلف با این إنائین بخواهد مقابله کند یک دفعه آنجا برخورد می کند ولی در خمریت اشتباه معنا ندارد! در مائیت اشتباه معنا ندارد! پس اگر به خود اعیان خارجی بخواهد نظر بشود در آنجا تردد معنا ندارد، تردد و تشکیک در وقتی به وجود می آید که پای مکلف در کار می آید، وقتی که من به دو إناء نظر می اندازم تازه در اینجا موضوع برای احتیاط در خارج محقق می شود.

پس مسئله به نفس مکلف برمی گردد. حالا این که الآن به نفس مکلف برمی گردد به همین حالت یک حکم اجتناب و تنجّز در عالم احکام و در عالم جعل تعلق می گیرد. در عالم جعل به خود خمر در خارج **اجتناب** تعلق می گیرد و به إناء در غرفه اباحه تعلق می گیرد، این احکام احکام واقعی است یعنی فرض می کنیم که در عالم واقع خمر در غرفه روبه رو هست و إناء در این غرفه هست. بسیار خب ما دو حکم جدا داریم دو حکم اوّلی داریم و نسبت به او **اجتناب** تعلق می گیرد و نسبت به این **لا تُجتنب** و اباحه تعلق می گیرد. این دو جدا هستند ولی ارتباطی با ما ندارند. الآن ما در عالم جعل دو حکم منجّز و دو حکم غیر فعلی داریم. حکم اول وجوب اجتناب از خمری است که در آن غرفه است و حکم دوم عدم وجود اجتناب از مائی است که در این غرفه است. آیا نسبت به ما فعلیت پیدا می کند؟ نه هنوز فعلیت پیدا نمی کند. چه وقتی فعلیت پیدا می کند؟ وقتی من عالم بشوم بر اینکه آن مائی که در آنجاست خمر است. آن موقع نسبت به من فعلیت پیدا می کند. این حکم کی نسبت به من فعلیت پیدا می کند؟ وقتی که من وارد غرفه بشوم و یک مقدار بنشینم و یک مقدار از آن بچشم و ببینم که آب است. البته در صورتی که اهل فن باشد والا ممکن است کسی که وارد نباشد نفهمد!

علی کلّ حال اگر اهل فن باشد نسبت به او حکم اباحه فعلیت پیدا می کند ولی قبل از فعلیت، ما دو حکم منجّز نسبت به مکلف داریم. حالا در یک هم چنین موقعی شما بیایید وارد این دو غرفه بشوید و بین خمریت و مائیت برای شما شبهه بشود! ببینید اینجا موضوع به شما برگشت یعنی شما شرط در انعقاد موضوع بودید نه اعیان خارجی! این یک مطلبی است که از آن غفلت کردند یعنی وقتی که مکلف مواجه می شود، موضوع برای علم اجمالی یا موضوع برای احتیاط یا برائت یا هر چیز دیگر به واسطه مکلف محقق می شود پس اصلاً کاری به اعیان خارجی ندارد بلکه کار به مکلف دارد یعنی حالت نفسانی مکلف، محقق موضوع برای جعل است.

حالا این حالت خودش منجّز می شود؛ منجّز برای تکلیف! همین که امر بین دو إناء در نزد مکلف مشتبه شد همین این شبهه تنجّز تکلیف را برای او می آورد - علم اجمالی هم دارد - و چون این مرتبه تنجّز مساوی با علم است همراه با تنجّز فعلیت هم می آید! نه اینکه فعلیت در اینجا بعد بیاید؛ اول در اینجا تنجّز است بعد

فعلیت است به عکس احکام اولیه که در احکام اولیه که بر موضوعات هست اول تنجز می آید بعد فعلیت می آید لعلّ اینکه مکلف مغمی علیه باشد لعلّ اینکه مکلف نائم باشد ولی در اینجا این طور نیست؛ این طور نیست که قبل از اینکه مکلف نسبت به دو مورد علم پیدا بکند، در تنجزش همین که علم پیدا بکند فعلی بشود. این طور نیست. چرا؟ به جهت اینکه همین که مکلف تردید پیدا می کند یعنی همراه با این تردید علم هم هست، آیا می شود مکلف مردد باشد ولی عالم نباشد؟! نمی شود، پس عالم به چیست؟! تردید به چه بر می گردد؟! تا مکلف عالم به خمر نباشد که نمی تواند تردید پیدا بکند!

پس همین که مکلف تردید به خمریت أحدهما پیدا می کند یعنی علم اجمالی برای او فعلیت پیدا کرده است. این فعلیت جلوی آن فعلیت ها را می گیرد یعنی آن خطاب **اجتنب عن الخمر** در مرتبه تنجز در آن غرفه باقی می ماند، **لا تَجْتَنِبْ عن الماء** در مرتبه تنجز در این غرفه باقی می ماند آنچه که می آید فعلیت پیدا می کند علم اجمالی است که نسبت به این دوتا تعلق گرفته است.

بنابراین وقتی این طور شد دیگر تقدم و تأخر اضطرار چه دخلی می تواند داشته باشد؟! چه دخلی در این قضیه می تواند داشته باشد؟! یعنی چه اضطرار قبل باشد و چه بعد باشد، من که بعد علم اجمالی پیدا می کنم بر اینکه این ماء یا آن خمر است به مجرد علم اجمالی تنجز تکلیف و فعلیت برای این مسئله می آید. البته این تتمه دارد حالا تا بعد به اشکال مرحوم آخوند بپردازیم.

تلمیذ: نسبت به قضاء صلوات دو امر هست؛ یکی اینکه قضا بر آن امر اولی اتیان بشود دوم اینکه قضاء امر ثانی دارد من باب مثال آیا قضاء صوم برای زن ها امر ثانی دارد؟! اگر این طور است امر اولی اصلاً موضوع برای تکالیف و احکام نیست پس منجزیت ندارد.

استاد: اصلاً قضاء معنا ندارد قضا به معنای جبران است تا وقتی شما مکلف نباشید چه چیز را می خواهید جبران کنید؟ استیناف که جبران نیست! شما در اول ماه رمضان صوم ماه رمضان را قضاء می کنید یا استیناف می کنید؟! استیناف می کنید چون زن حائض هم چند روز اول ماه رمضان عذر دارد اصلاً مأمور ندارد شارع جدای از این مسئله بعد از ماه رمضان می گوید که چند روز صوم را استیناف بکن در صورتی که امر به قضا شده پس معلوم است تنجز به همان امر اولی بود ولی فعلیت نداشته است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد